

## ارتباط نفس و بدن از نظر ابن سینا و ملاصدرا

مهدی محمدی\*

کارشناس ارشد الهیات و معارف اسلامی

### چکیده:

در این مقاله ابتدا مسئله حدوث و قدم روح را از دیدگاه دو فیلسوف مطرح نموده سپس پاسخ و راه حل هر یک را در رابطه با موضوع مقاله بیان نمودیم. از آنجا که ابن سینا نفس را روحانیه الحدوث می داند رابطه نفس و بدن را نه از نوع رابطه ماده و صورت یا حال و محل بلکه از نوع رابطه نجار با ابزار کار می داند بنحویکه با عدم ابزار صاحب ابزار معدوم نمی شود از طرفی ایشان معتقد است که تعلق نفس به بدن از نوع تعلق عرضی است نه ذاتی.

ملا صدرا نیز با نظریه جسمانیه الحدوث بودن نفس و بیان انحنا تعلق، تعلق نفس به بدن را بحسب استکمال و اکتساب فضائل وجودی دانسته نه تعلق در اصل وجود. و معتقد است که نفس ادامه وجود بدن است و علاقه این دو لزومیه است و ایشان اضافه می کند که بدن در تحققش محتاج مطلق نفس است و نفس نیز از لحاظ تعیین شخصیه و حدوث هویت نفسیه اش محتاج بدن، سپس به بیان واسطه بین نفس و بدن پرداخته: ملاصدرا واسطه را روح بخاری و ابن سینا واسطه را مزاج می داند.

### کلید واژه ها

۱- حدوث ۲- قدم ۳- روحانیه الحدوث ۴- عرضی ۵- ذاتی ۶- جسمانیه الحدوث ۷- روح نجاری ۸- مزاج ۹- وجود

\*آدرس: همدان خیابان اکباتان روبروی تربیت معلم شهید مقصودی پلاک ۸۲

مقدمه:

کیفیت ارتباط نفس و بدن که اولی حقیقتی است مجرد و دومی جسمانی و مادی چگونه است؟ بالوجدان می دانیم که انسان دارای نفسی است که همیشه همراه اوست و غبار هیچ غیبتی بر چهره او نمی نشیند و بالوجدان می دانیم که این نفس جسم نیست چون هیچ یک از ویژگی ها و نشانه های جسم را ندارد. و از طرفی می دانیم که این موجود مجرد، عین بدن مادی نمی باشد. زیرا که ما از اعضاء و جوارح خود غافل می شویم، ولی از حقیقت مجرد غافل نمی شویم. لذا در اینجا در پی کشف این راز هستیم که این دو موجود مجرد که هیچگونه سنخیتی با هم ندارند چگونه با هم ارتباط و رابطه برقرار نموده و در یک محل جمع شده و هدف واحدی را دنبال می کنند؟

بعبارت دیگر تأثیر و تأثر متقابل نفس و بدن نیز یکی از حقایق غیر قابل انکار می باشد که مورد تصریح بسیاری از دانشمندان قرار گرفته است. این مسأله موجب شگفتی است که چگونه دو حقیقت متغایر چنان با یکدیگر ارتباط دارند که فعل و انفعالات یکی در دیگری تأثیر مستقیم دارد؟ فلاسفه برای پاسخ به این سؤالات راه های مختلفی در پیش گرفته اند که ما در اینجا سعی داریم که این مسأله را از دیدگاه بو علی وملا صدرا مورد بررسی قرار دهیم.

### حدوث و قدم روح

نحوه نگرش به ارتباط نفس و بدن ارتباط عمیقی با نحوه حدوث نفس ناطقه دارد. مشائون معتقدند برای اینکه نفس در ابتدا متعلق به بدن باشد به همین جهت در ابتدای زمینه قابل می خواهد، تا زمینه قابل حاصل نشود فیض از فیاض صادر نمی شود. اگر هم صادر شود چون زمینه قابل نیست ابن فیض ظهور پیدا نمی کند. در مثل نفس هم که مجرد تام ندارد باید متعلقاً به این بدن وجود بگیرد. لذا لازم است که بدنی حاصل شود و استعداد دریافت نفس را پیدا کند تا نفس به آن افاضه شود به همین جهت نمی تواند قدیم باشد، بلکه حادث است به حدوث بدن ((روحانیة الحدوث...))

اما از نظر ملا صدرا "چون نفس انسانی برای حادث شدن محتاج بدن است، لذا از قابلیت و استعداد بدن استفاده می کند همچنان که سنگ، آتش را در درون خود می پروراند بدن نیز نفس را در درون خود می پروراند. بدن انسان به حسب طبع و ذات خود نیازمند به یک نفس عالی است، تا استعداد های انسانی او را شکوفا کند و به ثمر برساند، به همین سبب در آن، استعداد دارا شدن این نفس نهاده شده و باید به گونه ای، به عرصه ی وجود آید و بر جایگاه طبیعی خود بنشیند".<sup>۱</sup> لذا ملا صدرا نفس را جسمانیة الحدوث می داند.

"از نظر ملا صدرا با توجه به اینکه نفس، استعدادی در بدن است و هر دو یک موجودند پس در آغاز پیدایش نفس و بدن، نفس وجودی جدا از وجود بدن ندارد و نفس در آغاز پیدایش برای بدن در حکم یک قوه و استعداد است که با کمک حرکت جوهری به فعلیت می رسد و وقتی که موجود شد از ماده و بدن جدا می شود و به رشد تکاملی و متعالی خود ادامه می دهد. و از نظر ایشان نفس پس از حدوث، مالک جسم می شود وی اضافه می کند که جسم حامل نفس نیست بلکه نفس حامل جسم است و آن را در جاده زندگی همراه خود می برد همانگونه که باد کشتی را می برد نه کشتی باد را".<sup>۲</sup>

## تقریر نظر ابن سینا در باب رابطه نفس و بدن

ابن سینا با توجه به دیدگاهی که درباب حدوث نفس دارد، معتقد است که رابطه نفس با بدن نه رابطه علی معلولی است، نه رابطه ماده و صورت، نه رابطه حال در محل یعنی نفس در بدن حلول نکرده است، بلکه ارتباط آلت با صاحب آلت است؛ یعنی نفس بدن را به عنوان آلت و ابزار کار انتخاب می کند نه به عنوان محل، همانطوری که نجار تیشه و اره را برای آلت و ابزار کار استفاده می کند نه اینکه ارتباط دیگری با این تیشه و اره داشته باشد. آلت می تواند جدای از ذوات باشد حتماً نباید که برای ذوات محل باشد تا ما بگوییم که بدن هم آلت نفس است و هم محل آن.

بدن محل نیست بلکه ابزار است. حال اگر ابزار را از صاحب ابزار بگیریم صاحب ابزار وجودش تبدیل به عدم نمی شود. نجار هست اگر چه فعلیت نجاریت را ندارد نفس هم این چنین است اگر ابزار و بدن از آن گرفته شود وجودش از بین نمی رود بلکه وجودش باقی است.

از طرف دیگر باید توجه نمود که بنابر عقیده ابن سینا تعلق نفس به بدن، تعلق عرضی است نه ذاتی، به عبارت دیگر نفسیت نفس ((تعلقش به بدن)) چیزی خارج از ذات و حقیقت نفس است. فلذا تعریف نفس به بدن ((کمال بدن)) نیز مبین حیثیت ذات نفس نخواهد بود بلکه بیان کننده ی حیثیت اضافی و تعلق آن است.

از این سخنان ابن سینا، کاملاً روشن است که وی نفس و بدن را دو جوهر متغایر دانسته و نسبت آن دو را نیز فقط در حد تدبیر و تصرف و تعلق عرضی می داند و در بعضی موارد نسبت نفس به بدن را مانند نسبت پادشاه به مملکت و کشتیابان به کشتی دانسته است.<sup>۳</sup> گرچه ابن سینا نفس و بدن را متغیر دانسته است اما منکر تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر نیست ایشان در اشارات بر تأثیر و تأثر متقابل نفس و بدن تأکید می کند و اذعان دارد که هر کدام از اینها از دیگری تأثیر می پذیرد.<sup>۴</sup>

## تقریر نظر ملا صدرا در باب رابطه نفس و بدن

صدر المتألهین قبل از بیان نظر خود درباره رابطه نفس و بدن، به بیان مقدمه ای می پردازد. ایشان با بیان انحاء تعلق، نحوه تعلق نفس و بدن را از میان آنها مشخص می کند: "یکی تعلق به حسب ماهیت و معنی، مانند تعلق ماهیت به وجود که این نوع از تعلق قویترین نوع تعلق می باشد. دوم تعلق به حسب ذات و حقیقت، مانند تعلق ممکن الوجود به واجب الوجود. سوم تعلق به حسب ذات و نوعیت، مانند تعلق سیاهی به جسم. چهارم تعلق به حسب وجود و تشخیص هم در حدوث و هم در بقاء، مانند تعلق صورت به ماده. پنجم تعلق به حسب وجود و تشخیص اما در حدوث نه، در بقاء، مانند تعلق نفس به بدن در نظر ما ((ملاصدرا)) چرا که نفس در ابتدای تکون و حدوث، حکمش حکم طبایع مادی است که محتاج به یک ماده است. اما ماده ای مبهم و نه متعین. نفس نیز متعلق به ماده بدنی است که در وجود مبهم می باشد. چون بدن دائماً در حال تبدل و استحاله است. ششم تعلق به حسب استکمال و اکتساب فضایل وجودی و نه تعلق در اصل وجود و تکون. مانند تعلق نفس به بدن در نزد جمهور فلاسفه"<sup>۵</sup>

ملاصدرا معتقد است تعلق نفس به بدن از نوع تعلق به حسب استکمال و اکتساب فضیلت وجودی است و نه اصل وجود.

با توجه به ابتناء مسئله (ارتباط نفس و بدن) بر مسئله (حدوث و قدم نفس) در فلسفه ملاصدرا آن دوگانگی و ثنویت میان نفس و بدن بکلی زایل می شود و هر گونه توهم جدایی و انفکاک وجودی بین اینها از بین می رود

زیرا، از نظر صدرا مغایرتی آنچنانی میان نفس و بدن وجود ندارد بلکه نفس ادامه وجود بدن است که پس از آنکه بدن عوالم جمادی و نباتی و حیوانی را پشت سر گذاشت وجودش کاملتر می شود .

لذا از نظر ملاصدرا ارتباط نفس و بدن نه همسنخ مرغ و قفس است و نه همسنخ ارتباط ماده و صورت بر خلاف ابن سینا که تعلق نفس به بدن ((نفسیت نفس)) را عرضی می داند نه ذاتی، ملاصدرا بر این عقیده است که نفس دارای وجودی، واحد است که مفهوم اضافی نفس از آن انتزاع می گردد اما نه اضافه مقولی که آن را عارض بر نفس بدانیم بلکه حقیقت نفس حقیقتی است تعلقی که متمم و ادامه بدن مادی است . چرا که اگر نفس را حقیقتی کاملاً مجرد و همسنخ عقول بدانیم در این صورت از ترکیب نفس با بدن نوع واحدی بوجود نخواهد آمد .

ملا صدرا در این زمینه چنین می گوید: "آنچه باید دانسته شود این است که انسان در اینجا مجموع نفس و بدن می باشد و این دو علی رغم اختلافی که در مقام و منزلت دارند هر دو به یک وجود موجودند، گویا شیء واحدی هستند که دارای دو جنبه اند: "یکی مبتدل و نابود شونده همچون فرع و دیگری ثابت و باقی همچون اصل و هر اندازه نفس در وجودش کاملتر شود، بدن لطیف تر می گردد و اتصالش به نفس شدیدتر می شود و اتحاد میان آن دو قویتر، تا اینکه وقتی وجود عقلی گردید بدون هیچ مغایرتی، یک چیز شود"<sup>۶</sup> .

بنا بر این از نظر ملاصدرا رابطه نفس و بدن اتحاد طبیعی و علاقه لزومی است . بدن در تحققش محتاج نفس است اما نه یک نفس به خصوص بلکه نفس بطور مطلق و نفس نیز محتاج بدن است اما نه از حیث حقیقت مطلقه ی عقلیه بلکه از جهت تعیین شخصیه و هویت نفسیه اش . باز در این زمینه می فرماید: "حقیقت این است که بین نفس و بدن علاقه لزومیه حاکم است ولی نه مثل معیت متضائفین و نه مانند معیت دو معلول علت واحد در وجود، که بین آن دو رابطه و تعلق وجود ندارد . بلکه مانند معیت و همراهی دو شیء متلازم بگونه ی خاص، مانند ماده و صورت و تلازم بین آن دو همچون تلازم میان هیولای اولی و صورت جسمیه می باشد پس هر کدام از آن دو نیازمند به دیگری است به گونه ای که به دور محال منتهی نمی شود پس بدن در تحققش به نفس نیاز دارد ولی نه به نفس مخصوص بلکه به مطلق آن و "نفس هم به بدن نیازمند است ولی نه از حیث حقیقت مطلقه عقلیه اش بلکه از جنبه وجود تعیین شخصیه و حدوث هویت نفسیه اش"<sup>۷</sup>

نفسیت نفس نیز به این است که در بدن تصرف کند و کامل شود و به منزله صورت کمالی بدن می باشد که ترکیب این دو نیز از ترکیب طبیعی بوده و مفارق از ماده نیست . لذا تا هنگامی که برای بدن نقش و صورت است وجودی، مفارق از ماده ندارد ولی به مرور، جوهر آن استکمال یافته و بی نیاز از ماده می شود و وجود عقلی می یابد و وجود عقلی است که بقاء یافته و دیگر با فساد بدن، فاسد نمی شود .

#### واسطه نفس و بدن

مشکل دیگری که همواره دامنگیر معتقدان به تجرد روح بوده کیفیت ارتباط موجود مجرد با موجود مادی و تعامل آنها با یکدیگر است . برخی تأثیر گذاری علی نفس و بدن را بر یکدیگر منکر شده اند . و برخی تأثیر گذاری و تعامل این دو را پذیرفته اند . در این میان ملاصدرا معتقد است که جوهر نفس به دلیل آنکه از عالم ملکوت و عالم نور محض عقلی است، در بدن تاریک و غلیظ عنصری مستقیماً تصرف نمی کند، بلکه در این میان واسطه ای وجود دارد که روح بخاری نامیده می شود . او روح بخاری را بدان سبب که نه مجرد صرف و نه مادی صرف است، رابطه نفس و بدن دانسته که جنبه مادی آن متعلق به بدن و جنبه مجرد آن متعلق به نفس است .

پذیرش این نظریه بدان علت بوده است که او همچون، دیگر فیلسوفان مسلمان به تأثر از نوافلاطونیان ارتباط بی واسطه موجود مجرد با موجود مادی را محال می دانسته است .

علامه طباطبایی در تعلیقه خود بر اسفار اربعه، اعتقاد حکما مبنی بر وساطت و برزخیت روح بخاری را مخدوش می داند چه اینکه رقت یا غلظت اجسام از کیفیات جسمانیه می باشد لذا دخالتی در شدت و ضعف مرتبه وجودی ندارد، تا بتوان روح بخاری را برزخ جسمانیت و مجرد دانست<sup>۸</sup>. با توجه به بیان علامه طباطبایی ذکر این نکته ضروری است که هر چند صدر المتألهین آرای بدیعی را در فلسفه بنیاد نهاد اما در بیان کیفیت ارتباط نفس و بدن ناموفق بوده است .

بنظر می رسد که در فلسفه ملا صدرا می توان توجیه معقولتری برای واسطه بین بدن و نفس ارائه کرد . ملا صدرا نفس را حقیقت مجردی می داند که در مراتب عقل و خیال مجرد است اما در مرتبه خیال به لحاظ مجرد، بین عقل و حس ((بدن)) قرار دارد لذا مرتبه خیال، واسطه ای است بین مرتبه عقل و حس ((بدن))

## زير نويسها

١. اسفار . ج ٨ . ص ٣٣
٢. همان . ج ٩ . صص ٤٧ و ٥٥
٣. ابن سينا . حسين بن عبد الله . الشفاء الطبيعىات (فن ششم) . مقدمه ابراهيم مذكور  
مكتبة آيت الله مرعشى نجفى . ص ٦
٤. الاشارات و تنبيهات . ج ٢ صص ٣٠٦ و ٣٠٧
٥. شيرازى . صدر الدين محمد . الاسفار الاربعه . ج ٨ . الجزء الاول من سفر الرابع الباب  
اسباع فصل (١) . صص ٣٢٦ و ٣٢٧
٦. الاسفار . ج ٨ . الجزء الثانى من السفر الرابع . الباب التاسع . فصل (٤) . ص ٩٨
٧. الاسفار . ج ٨ . ص ٣٨٢
٨. الاسفار . ج ٨ . ص ٣٨٢